

لزوم نفی مالکیت خصوصی

گذار از سرمایه داری

پیشکش کارگران و روشنفکران انقلابی کشور ما

در آستانه آخرین جدال

سخن برسر تدارک یک جنبش اجتماعی برای مهار قوانین کور طبیعی و اقتصادی، کنترل محرک های غریزی، ساختارهای جبری، جهت مناسبات قهری... نفی بهره کشی، مال اندوزی، احتکار، سوداگری، نژاد پرستی، بیگانه ستیزی... تمام مناسبات تا کنونی، برسر آخرین جدال، مبارزه آگاهانه و سازمانیافته طبقه کارگر در قبال امپراتوری سرمایه، استراتژی و تاکتیک پرولتاریای صنعتی در قبال حکومت مالکان و سرمایه داران، نهادهای بازدارنده، دیوانسالاری بورژوازی... برای خلع ید خلع ید کنندگان قدیمی و جدید، تسویه حساب با نظم مستقر، اولیگارشی مالی، اقتصاد پولی، دلاری - وال استریتی، تقسیم کار جنائی متداول، مفت بری، تنزیل خوری، تهدید و تحریم، تحریک و تجاوز، ماجراجویی، کشور گشائی، ویرانگری، کشتار جمعی، سرکوب نوبتی، سلاخی نیابتی، تسویه حساب تمام عیار با ناتوچی ها، امپریالیسم آمریکا و شرکاء در دوران معاصر، برسر تغییر وضعیت موجود، چگونگی گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیسم است. یک جنبش اجتماعی منحصر به فرد برای حضور ارادی نوع بشر در تکرار کائنات، بازیابی خویشتن خویش...

در این ارتباط، از قضا ایدالیسم سوداگر، مدعی دیالکتیک وارونه و منسوخ هگل، اصلا سخت نمی گیرد، سازگار با وضعیت موجود، مقتضیات این زمانه... پارس می کند. برای اثبات وجود « ایده ای ناب و نیاب »! کار و مبارزه مستمر انسان ها برای معاش، دستاوردهای بشر در روند بازآفرینی خویشتن خویش را « شیطانی و پلید »! می پندارد. سابقه خلع ید کشاورزان منفرد، صنعتگران مستقل، جدائی نیروهای مولد از وسائل تولید، بهره کشی، کار برای غیر، تولید برای مبادله، کالا برای معامله، مال اندوزی، احتکار، سوداگری، برآمد مالکیت خصوصی و دولتمداری، ظهور و سقوط برده داری و فنودالیسم، فروپاشی قهری دیوانسالاری و اتیکان بر اثر عدم تناسب با نیازهای مصرفی جامعه، هماهنگی لازم و کافی با رشد نیروهای مولد مادی در سده های منقضی را بر نمی تابد. مار می کشد - با نشخوار تعبیر غلط انداز مرشد فقید در مورد نوعی « خرد مطلق »! انگار نه انگار، آب تطهیر بروی خرافات متروک می ریزد، ادیان توحیدی را بزک می کند. تبدیل مادی و تاریخی را به سخره می گیرد، دیوانسالاری بورژوازی را ازلی و ابدی، ساختاری مرموز، غیر قابل تغییر جلوه می دهد. **گویا هگل از نسل میمون نبود...**

بدیل سرمایه داری

بشنوید از متولیان نوبتی دموکراسی توطئه و حقه بازی، دلالی و کارچاق کنی، کارگزاران عالی رتبه و احمق دنیای «آزاد»! شاهد نوعی عدم تحرک اقتصادی مزمن، ورشکستگی مناسبات دلاری - وال استریتی، سقوط بانک های بزرگ، غول های کلفت، پولی و مالی و صنعتی و تجاری، تولیدی و بازرگانی و خدماتی... ناظر کساد بازار، مالیات گریزی مالکان و سرمایه داران، تولید ستیزی محافظ «خوبان»! فرار سرمایه ها، افزایش بیکاری، اشتغال موقت، فقر و تنگدستی و خانه بدوشی، کاهش مزد، ارزش کار، قدرت خرید همگانی... بیشرمانه دم از «آزادی و دموکراسی و حقوق بشر»! می زنند. نگران امنیت سرمایه در سطح ملی و بین المللی، انگشت روی ماشه، عربده می کشند، وانمود می کنند که نظم مستقر، دیکتاتوری اولیگارشی مالی، تافته ای جدا بافته است، دیوانسالاری بورژوازی از قانون عام تکامل پیروی نمی کند، رژیم کارمزدی بدیل ندارد، سرمایه داری خانه آخرت بنی بشر است...

از شما چه پنهان که سرمایه داری از روزی که اتحادیه کمونیست ها تشکیل، روزی که مانیفست حزب کمونیست منتشر شد... بدیل پیدا کرد. دیوانسالاری بورژوازی، از روزی که انقلابات همگانی در اروپا را درهم کوبید، مردم را به خاک و خون کشید، کارگران خودی را به گلوله بست، برای پرولتاریای صنعتی و کمونیسم اختناق ایجاد کرد، در همان لحظه ای که کمون پاریس با بناپارتیسم، آرایش خیانت کاران فرنگی در افتاد، وظیفه دفاع ملی در فرانسه را بعهده گرفت... بکلی از اعتبار افتاد.

ناگفته نماند که کمون پاریس، بقول مارکس، اولین نمونه دیکتاتوری پرولتاریا، خود جوش بود و برای گذار آگاهانه و سازمانیافته از دموکراتیسم انقلابی آمادگی نداشت. چون هنوز مارکسیسم را نمی شناخت. مریبی ایدئولوژیک، یک برنامه سنجده و جداگانه، ستاد رهبری سیاسی مستقل نداشت. هنوز نمی دانست که تضاد کار و سرمایه از کجاست، نمی دانست که یکطرف مبارزه طبقاتی در بستر مالکیت و دولتمداری بورژوازی است. چون کمون - اولین نمونه تاریخی «دیکتاتوری پرولتاریا»! در شکل و هم در مضمون، هنوز یک جنبش اجتماعی در خود بود و برای تحقق مانیفست حزب کمونیست نمی رزمید. تحت تاثیر آنارشیسم و یا «سوسیالیسم و کمونیسم آرمانی»! برای خلع ید اشراف، مصادره دارائی و املاک مالکان و سرمایه داران، ثروت روچیلد و شرکاء کاری نکرد، گرچه با خیانتکاران وطنی در افتاد... ولی لونی بناپارت، جلادش را به حال خود گذاشت، حاضر نشد کاخ ورسای، این پایگاه مرکزی اوباش، ستاد فرماندهی بناپارتیسم را بکوبد، با دیوانسالاری بورژوازی خودی در سطح ملی تسویه حساب کند - بقول مارکس، پرولتاریای پاریس قربانی جوانمردی خود شد...

گذار از سرمایه داری، بدون برنامه و دورنما، اشاعه مارکسیسم در میان توده ها، بدون تدارک یک انقلاب سوسیالیستی، در هر جهانی... که پول فرمانروا، سکاندار است، سرمایه حرف آخر را می زند، بدون حضور قبلی حزب کمونیست در جنبش کارگری، مبارزه آگاهانه و سازمانیافته پرولتاریای انقلابی برای خلع ید مالکان و سرمایه داران، بخاطر تسویه حساب با تمام مناسبات تا کنونی، با امپریالیسم، دیوانسالاری بورژوازی، حرف مفت است. شرط بلاغ...

بیخود نبود که لنین مارکسیست پیا خاست - با « نو آوری های تنوریک »! تزه های غلط انداز برنشتاین در مورد حق رای عمومی، نفی مبارزه طبقاتی... گلاویز شد، نرمش های مشکوک کانتوسکی و شرکاء در قبال تجدید نظر طلبی برنشتاین را ریاکارانه، این توطئه برای خلع سلاح ایدئولوژیک طبقه کارگر در انترناسیونال دوم را رسوا کرد، بلشویسم « بیرحم و خشن »! با نفوذ در میان کارگران، در جنبش کارگری وقت روسیه، بدنبال یک تعرض ایدئولوژیک بر علیه خیانتکاران « چپ »! در آستانه جنگ اول جهانی، پرچمدار جنبش کارگری در سطح بین المللی شد.

تا اینکه حقانیت تاریخی مارکسیسم، با پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در جغرافیای روسیه، بزرگ و نسبتا پر جمعیت، بسال 1917 میلادی، مسجل شد. بدنبال خلع ید اشراف، مالکان و سرمایه داران بزرگ، مصادره دارائی و املاک درباری، ثروت موروثی اربابان پشت پرده - محافل « خوبان »! الغای مالکیت خصوصی بر وسائل تولید اجتماعی، زمین و ابزار کار، آب ها و جنگل ها، کنترل بانک ها، واحدهای بزرگ تولیدی و بازرگانی و خدماتی... صنایع استخراجی، وسائل ایاب و ذهاب موتوری... مانیفست حزب کمونیست در یک جغرافیای معلوم سیاسی، متحقق شد. برای اولین مرتبه، کمونیسم علمی و در لوای دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، بقول مارکس، مرحله نخست کمونیسم، که تا آن زمان، فقط جنبه تنوریک داشت، در عمل، با کردار آگاهانه و سازمانیافته انسان ها به منصفه ظهور رسید...

کافی است که ما هم، مثل مارکس و انگلس، لنین و استالین « بد خلق و خشن »! در گفتار و هم در کردار، بازیگران گستاخ، فضول و فعال و انقلابی دوران خود باشیم. بگذار بورژوازی بر « مزار کمونیسم »! بشکن بزند. دلار بسوزاند، پول پخش کند، دلربائی نماید... شگردی که حکایت از استیصال صاحب عزا دارد، می رساند که کمونیسم، و نه آن امپراتوری « واقعا موجود دیروزی »! با تمام عیب و ایرادها - شماری وارد، اغلب جعلی و ریاکارانه... هنوز برسر زبان هاست، چون مرتب ارتجاع را می گزد، مالکان و سرمایه داران را آزار می دهد، خیانتکاران را رسوا می کند... با یک ضریب خطای قابل فهم، آشکار و نهان می رزمد. **ما زنده به آنیم که آرام نگیریم...**

همه می‌بندند که سرمایه از ریل خارج شده، جاذبه ندارد، مثل سابق نمی‌گردد، کارگران را بسیج نمی‌کند، با نیروهای زنده کار، مولد و متفکر، اصلا نمی‌جوشد، سازگار نمی‌شود، به هیچ صراطی مستقیم نیست... این غول کور و کلفت و بیقواره، مشتاق تسلط بر منابع نفت و گاز، مواد خام و انرژی... در تمام مناطق، همه کشورها، تسلط بر تولید و بازرگانی جهان قانون نمی‌شناسد، فرمان نمی‌برد، حساب پس نمی‌دهد. بسمت ماجراجویی، ویرانگری، ترور و کشتار، میلیتاریسم افسار گسیخته گرایش دارد: محرک حماقت‌های جاری آقای « کاخ سفید »! عربده ناتوچی‌ها، ترامپ و شرکاء...

شواهدی هست مبنی بر اینکه نظم مستقر، بفکر نیازهای مصرفی جامعه نیست، اقتصاد دلاری - وال استریتی، کاری برای استمرار زیست جمعی انسان‌ها انجام نمی‌دهد. سرمایه‌داری، با ظاهری « استوار »! اصلا پسامان نیست. نمی‌تواند اشتغال ایجاد کند، مبادله کار و سرمایه برای ایجاد اضافه ارزش را سازمان دهد، تکرار اولیکارشی مالی، بازآفرینی دیوانسالاری بورژوازی در دوران معاصر را تضمین نماید. این دنیای « آزاد »! با مولفه‌های ساختاری خود در تناقضی آشکار قرار گرفته، پا در هواست.

قوانین کور طبیعی و اقتصادی

تاریخ مکتوب گواهی می‌دهد که چطور جانوری علفخوار از نسل نوعی میمون، در ارتباطی متقابل با محیط پیرامونی، پوست انداخت، ابزار ساخت، کار کرد و انسان شد. از خودکامگی مطلق طبیعت فاصله گرفت، استقلال نسبی بدست آورد، در تلاش معاش، خطر کرد، با وحوش کلنجار رفت، گاهی شکست خورد، بدفعات شکست داد، رام کرد، شخم زد، کشت کرد، سکنی گزید، ذخیره سازی کرد، کاوید و آموخت، دید و درس گرفت، چیزها کشف کرد، تجربه اندوخت، آتش افروخت، برای اولین بار گوشت پخته خورد، دباغی و پشم ریزی و بافندگی در پیش گرفت، لباس دوخت، گرم پوشید... در یک کلام، بطور غریزی در تغییرات خود انگیزه طبیعت، بازآفرینی خویشتن خویش سهیم شد...

دعوای نظری در مورد هستی و هستنده‌ها، انواع پدیده‌ها، اندام‌ها، ساختارها، نمادها و نمودارها... روح و جسم، سیرت و صورت، در مورد تقدم و تاخر ماده و شعور، علت‌ها و اصول - بقول ارسطو شناخت جهان بیرونی از راه مشاهده، درک اصول اولیه، علت‌های غائی از راه نظر (متافیزیک)، در مورد بازآفرینی زیست جمعی انسان‌ها، یکجانشینی، امرار معاش از راه کشاورزی و دامداری، صنایع دستی و خانگی، دباغی، پشم ریزی، بافندگی، نوعی تقسیم کار، ذخیره سازی مادی برای روز مبادا، وقت فراغت، رفاه نسبی، جدائی کار بدنی و از کار فکری... را مفروض می‌دارد:

الف - متریالیسم دیالکتیک: تکرار خود انگیخته طبیعت، فضای بیکران هستی، بازآفرینی کائنات کثیر در محیط، پدیده ها، اندام ها، ساختارها... زایش و پیدایش، روئیدن، جلوه کردن، پیش رفتن، بالا گرفتن، جا افتادن، خمیدن، افتادن، دوباره برخاستن، جهیدن، پیوند خوردن، تنیدن، غلتیدن، قد کشیدن، پوست انداختن، در محیط باقی ماندن، زیستن، تکرار شدن در لوای قوانین کور طبیعی.

ب - متریالیسم تاریخی: ابزار سازی، گذار قهری از خودکامگی مطلق طبیعت، دوران غارپناهی و توحش، یکجانشینی، کشاورزی و دامپروری و گله داری، کار دستی، صنعت خانگی، تولید و مبادله، تقسیم کار، خلع ید کشاورزان و صنعتگران، بهره کشی، مال اندوزی، سوداگری، تجارت و بازرگانی، تعارض، تنش های نوبتی، آرایش طبقاتی، مالکیت خصوصی و دولتمداری، برآمد برده داری، ظهور فنودالیسم، خودکامگی کلیسا، دیوانسالاری و اتیکان... زیست جمعی در چارچوب قوانین کور اقتصادی.

ولی اشراف و خوانین، سوار بر خر مراد - در رویای نوعی « زندگی جاودان »! باور نمی کردند که اصلا قانونی از این دست هم، مادی و تاریخی، وجود داشته باشد. شیفته تعابیر جانبدار افلاطون و ارسطو... با خیال راحت، کشک خود را می ساییدند، فرمانروائی موروثی خویش را در امان می دیدند. سقوط برده داری و فنودالیسم، فروپاشی خودکامگی کلیسا، دیوانسالاری و اتیکان را انتظار نمی کشیدند:

پ - نظم برده داری، بدنبال افزایش جمعیت، حجم مطلق نیازمندی های مادی، رشد معکوس تولید و مصرف: محرک عصیان برده ها... رفته رفته گرفتار تباهی رشد، بکلی از نفس افتاد، تمام اعتبار تاریخی خود را از دست داد: چون نمی توانست برای تضادهای اقتصادی و اجتماعی راه حل پیدا کند. چون مالکیت و شیوه اشرافی تولید قابلیت رشد نیروهای مولد مادی به تناسب نیازمندی های مصرفی جامعه در آن دوران را نداشت. کار بجائی کشید که نگهداری برده ها دیگر صرف نمی کرد...

ت - فنودالیسم، بدنبال افزایش نسبی جمعیت، حجم مطلق نیازمندی های مادی، رشد معکوس تولید و مصرف: بانی طغیان بینوایان، شورش های دهقانان... متزلزل شد، بکلی از پا درآمد. چون قادر نبود که تضادهای اقتصادی و اجتماعی موجود را حل کند. چون مالکیت و شیوه اربابی تولید رشد بیشتر نیروی مولد به تناسب نیازمندی های مصرفی جامعه را اجازه نمی داد...

تصادفی نبود که بورژوازی «مظلوم»! بازی را برد، بر خر مراد سوار شد: چون اقتصاد پولی قابلیت پیشرفت داشت. صاحبکاران خرد و متوسط را بسمت تولید، توسعه تجارت، بازرگانی فرامرزی هل می داد. خرید و فروش، کلی و جزئی، سود جوئی، مبادله کار و سرمایه برای ایجاد اضافه ارزش را تسهیل می کرد. سرمایه ظرفیت جذب، قدرت بسیج داشت. مرتب اشتغال ایجاد می کرد. با راه اندازی کارگاه، کارخانه های متعدد، واحدهای تولیدی و بازرگانی و خدماتی، اشاعه علوم، علوم طبیعی، تشویق اختراعات، ترغیب اکتشافات... نیروی مولد را می بلعید...

ترامپ «دیوانه»!

اینطور که پیداست آقای «کاخ سفید»! تابع الزامات سرمایه در دوران معاصر، دچار مالیخولیای اشرافی و اربابی شده - سوار بر اسب لنگ و فرسوده «دمکراسی»! مثل سگ هار پارس می کند، پاچه این و آن را گاز می گیرد... گویا ترامپ دیوانه است، الله اعلم. دست ما کوتاه و خرما بر نخیل. ولی این «مجنون»! بعنوان یک تاجر معروف، سرمایه دار موفق... به احتمال خیلی زیاد، قریب به یقین، باید با آقای «وال استریت»! با شرکت سهامی فدرال رزو آمریکا... یعنی با بالاترین مراجع تصمیم گیرنده کشورش، انس و الفتی دیرینه داشته باشد. در غیر اینصورت - سوای مضحکه «انتخابات آزاد»! امکان نداشت که این سرمایه ناطق کاخ سفید را فتح کند...

متولیان دمکراسی توطئه و حقه بازی، دلالی و کارچاق کنی - ترامپ و مرکل و مکرون و مای... کارکشته و خرفت، نوخاسته و ابله، در گنداب سرمایه رقم می خورند، هیچوقت خود سرانه پارس نمی کنند، دلبخواهی پاچه این و آن را بدنندان نمی گیرند. استراتژی تروریستی «نظم نوین جهانی»! تاکتیک اشغالگرانه «خاورمیانه بزرگ»! حکایت از الزامات سرمایه در دوران معاصر دارد. سودای جهانسالاری امپریالیسم آمریکا، فرقی نمی کند که کدام جعلق نوبتی، کار کشته یا نو خاسته، در باغ کاخ سفید می شاشد، ناشی از ذات نهان سرمایه است - از دونالد ترامپ شروع نشد و به ترامپ ختم نمی شود. باید سر این مار سمی را نشانه گرفت...

شواهدی هست منبى براینکه بازآفرینی نظم مستقر، تروریستی - وال استریتی، بکلی مختل شده، تسلط آقای «اتحادیه بین المللی»! امپریالیسم آمریکا و شرکاء بر تولید و بازرگانی جهان، با ظهور رقیبان نو خاسته و تازه نفس... بزیر سنوال رفته است. آرایش نیروهای بین المللی دیگر با وزن مخصوص اقتصادی کشورهای ریز و درشت سرمایه داری تناسب ندارد... بوی جنگ به مشام می رسد، جنگی بزرگ و ویرانگر، برسر کنترل منابع طبیعی، مواد خام و انرژی... در تمام مناطق...

باز جغرافیای سیاسی جهان در شرف یک تغییر خشونتبار قرار گرفته است. استراتژی «نظم نوین جهانی»! می‌رساند که امپریالیسم آمریکا، منفور و منزوی، شمشیر از رو بسته، تشنه نفت و گاز، مواد خام و انرژی... در همه جا، بسیم آخر زده، نقشه‌های شومی دارد، تدارک جنگ می‌بیند. تاکتیک اشغالگرانه «خاورمیانه بزرگ»! نشان می‌دهد که مرکز ثقل تضاهای جاری جهان در کجاست...

گر چرخ به کام ما نگردد کاری بکنیم تا نگردد

جمع بندی و نتیجه گیری

مادام که مالکیت خصوصی پا برجا، سرمایه فرمانروا، بورژوازی مدیر اقتصادی، امپریالیسم، نوعی آمریکائی آن بطریق اولی، میدان داری می‌کند. مادام که وال استریت، شرکت سهامی فدرال رزو آمریکا... دیکتاتوری اولیگارشی مالی، در مورد مسائل کلیدی، اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، در مورد چگونگی بازآفرینی زیست جمعی انسان‌ها حرف آخر را می‌زند خطر تکرار فاشیسم در لباسی دیگر، نازیسم با کلاه گشاده تر منتفی نیست.

فراموش نکنیم فاشیسم در موسیلینی، نازسیم در هیتلر... که خلاصه نمی‌شد. سخن بر سر یک شخصیت حقوقی است. چون جانیانی بنام هیتلر و رومل و هیملر و گورینگ و گوبلز... دیگر وجود ندارند. رویدادهای جهان نشان می‌دهند که امپریالیسم آمریکا هیتلر زمانه است. آلمان رومل، انگلیس گورینگ و فرانسه هیملر... دیری است که رسانه‌های باختری - مطبوعات «آزاد»! همان کار گوبلز را انجام می‌هند...

نقل از کتاب «اقتصاد سیاسی مسلحانه»! از همین نگارنده در مجله هفته

رضا خسروی